

گفت و گوی تندرو و آذرخش

شعر مقاومت ملل ۱ - عرب

موسى بيدج

مصر  
سودان  
تونس  
مراکش  
لیبی  
الجزایر

بیدج، موسی، ۱۳۳۵ - گردآورنده و مترجم

شعر مقارمت عرب: گفت و گوی تندر و آذرخش [گردآورنده]، مترجم موسی بیدج -

۱۶۰ ص.

تهران: خورشید باران، ۱۳۸۴

ISBN 964 - 8515 - 18 - 2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱- شعر انقلاب، عرب - قرن ۲۰ م - مجموعه‌ها - ترجمه شده به فارسی.

۲- شعر عربی - قرن ۲۰ م - مجموعه‌ها - ترجمه شده به فارسی. ۳. شعر فارسی - قرن

۱۴ - مجموعه‌ها - ترجمه شده از عربی. الف - عنوان

۸۹۲/۷۱۶

۷ ش ۹ ب / PJA۲۶۲۵

۸۴ - ۱۹۶۴۸

کتابخانه ملی ایران



■ عنوان: گفت و گوی تندر و آذرخش

■ مؤلف و مترجم: موسی بیدج

■ طرح جلد: فرزاد ادیبی

■ ناشر: خورشید باران - همراه ۰۹۱۲۳۴۶۶۳۲۰

■ مدیر نشر: زهرا یزدی نژاد

■ حروف نگار: فاطمه مبارک آبادی

■ ناظر چاپ: سید صالح ادنانی

■ شمارگان: ۲۰۰۰

■ نوبت چاپ: دوم ، بهار ۱۳۸۷

■ چاپ، لیتوگرافی و صحافی: الهادی، قم

■ شابک: ۹۶۴-۸۵۱۵-۱۸-۲

■ ISBN 964-8515-18-2

■ قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

■ حق چاپ برای ناشر محفوظ است

■ این کتاب با حمایت بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس به چاپ رسیده است.

## فهرست

- |     |                            |  |
|-----|----------------------------|--|
| ۷   | مترجم                      | ۱- سخن اول                                 |
| ۲۷  | أمل دنقل /مصر              | ۲- گریه در پیشگاه زرقای یمامه              |
| ۳۷  | صلاح عبدالصبور /مصر        | ۳- شهید                                    |
| ۴۳  | صلاح عبدالصبور /مصر        | ۴- سه تصویر از غزه                         |
| ۴۷  | صلاح عبدالصبور /مصر        | ۵- هجوم تانار                              |
| ۵۲  | احمد عبدالمعطی حجازی /مصر  | ۶- مردانی چند                              |
| ۵۷  | احمد عبدالمعطی حجازی /مصر  | ۷- زندان                                   |
| ۵۹  | محمد عقیفی مطر /مصر        | ۸- مرثیه انسان، خورشید قدیمی               |
| ۶۷  | حسن فتح الباب /مصر         | ۹- ریشه‌ها                                 |
| ۷۳  | علی منصور /مصر             | ۱۰- از حزب جدا نشو                         |
| ۸۱  | وصفی صادق /مصر             | ۱۱- مزبور حذف شده                          |
| ۸۵  | محمد الفیتوری /سودان       | ۱۲- بگذار چهره‌ات همچنان مشتعل زیبایی باشد |
| ۹۳  | محمد الفیتوری /سودان       | ۱۳- روزگاری برایش نماز می‌خوانم            |
| ۹۷  | تاج الشر حسن /سودان        | ۱۴- طیف جادوشدگان                          |
| ۹۹  | سید احمد المرطلو /سودان    | ۱۵- بیانیه از داخل مرزهای اثنالی           |
| ۱۰۵ | محمد عبدالقادر سبیل /سودان | ۱۶- نمایش                                  |
| ۱۰۷ | جیلی عبدالرحمن /سودان      | ۱۷- کوجهی گل‌بهار                          |

- ۱۱۳ یوسف رزوقه / تونس ۱۸- زوزه‌ی سزال در مناطق خاکستر
- ۱۱۵ نجاه‌المدوانی / تونس ۱۹- ترانه‌ای از فرطاجنه روی سینه‌ی یک رزمنده
- ۱۲۱ منصف الوهایبی / تونس ۲۰- مزامیر فصل‌ها
- ۱۲۳ محمد الغزی / تونس ۲۱- فصل‌ها
- ۱۲۷ محمد میلاد / تونس ۲۲- شب
- ۱۳۱ محمدرضا جلالی / تونس ۲۳- مرگ
- ۱۳۳ محمدرضا جلالی / تونس ۲۴- پیری
- ۱۳۵ جماه‌ری عبد الحمید / امراکش ۲۶- مرگ تانارگونه
- ۱۴۱ محمد الاشعری / امراکش ۲۷- عبور
- ۱۴۵ محمد نجیم / امراکش ۲۸- سایه
- ۱۴۷ محمد نجیم / امراکش ۲۹- گل
- ۱۴۹ محمد نجیم / امراکش ۳۰- دریا
- ۱۵۱ احمد برکات / امراکش ۳۱- به لوزش زمین کمک می‌کنم
- ۱۵۷ فرج العربی / الیبی ۳۲- سلام بر شما
- ۱۶۳ فرج المشه / الیبی ۳۳- کنار بروید ای گاوها
- ۱۶۷ محمد الفقیه صالح / الیبی ۳۴- شم‌ری برای طرابلس غرب
- ۱۷۱ عبد الرحمن لونیس / الجزایر ۳۵- سگ‌های کوچک تربیت شده

## سخن اول

این کتاب چهارمین جلد از مجموعه شعر مقاومت عرب است. این مجموعه تصویری هر چند مختصر پیش روی علاقه‌مندان قرار می‌دهد و بدون تفاخر می‌توان گفت نخستین بار است که در کشور ما چنین مجموعه‌ای فراهم می‌آید. در کتاب اول با عنوان «فراتر از میراث خون» شعر فلسطین ارائه گردید. در کتاب دوم، شعر هفت کشور عربی در آسیا با عنوان «سمفونی پنجم جنوب» و در کتاب شعر مقاومت عراق در تبعید، با عنوان «سرود باران» ارائه شده بود. در این کتاب بنا داریم دفتری از شعر کشورهای عربی شمال آفریقا را پیش روی شما باز کنیم. عجالتا! هم بگوییم که کتاب - هر کتابی - درست مانند زندگی است و فراز و نشیب‌های فراوانی دارد - یعنی ممکن است یک صفحه‌اش خوب و صفحه‌ی دیگرش بد باشد - پس اگر سروده‌ای دیدید که هم‌قد دیگر سروده‌ها نیست، خرده نگیرید زیرا گفته‌اند: پیشیز سفید هم به درد روز سیاه می‌خورد.

همان گونه که در جلدهای قبلی متذکر شده‌ام، کشور مصر در ردیف اول ادبیات عرب قرار دارد و به یقین می‌توان گفت که بدون احتساب مصر، در ادبیات عرب، شکافی عمیق بروز می‌کند، زیرا مصر از دیرباز و به خصوص در روزگار نوین در بیداری و هشیاری انسان عرب مقیم دو قاره‌ی پهناور آسیا و آفریقا نقش عمده‌ای داشته است. روزگار نوین در تقویم عربی با ورود چاپخانه به سرزمین مصر به وسیله‌ی ناپلئون آغاز

می‌شود. این ناپلئون که نمرات ضعیف او زیانزد شاگردان تن پرور ته کلاس است و در امتحاناتشان به نمره‌ی او اقتدا می‌کنند، نه تنها در اروپا بلکه در جهان عرب نیز منشا و محور تحول بوده است. او در سال ۱۷۹۸ زمانی که می‌خواست سرزمین مصر را تصرف کند و سیاست‌های استعماری خود را پیش ببرد، دست به ابتکار زد تا چیرگی خود را در ابعاد گوناگون و به شیوه‌های نوینی تثبیت کند. ناپلئون علاوه بر ساز و برگ جنگی، آلات و ادوات علم و دانش با خود همراه کرده بود و آن گونه که تاریخ دو قرن پرهیاوری اخیر به ما می‌گوید ناپلئون که با ارفاق معلم‌ها و گرفتن نمره‌ی ده قبول می‌شده، یکصد و چهل و شش نفر از دانشمندان و اندیشمندان در زمینه‌های گوناگون علمی معرفتی زمان خود و همچنین عده‌ای از شرق شناسان عربی دان را به همراه آورده بود تا در سرزمین‌های مورد طمعش طرحی نو در اندازد. ناپلئون چاپخانه‌ای با حروف عربی همراه داشت و طوماری بلند بالا به زبان عربی نوشته بود که در آن خطاب به مردم مصر می‌گفت آمده است آن‌ها را از یوغ بربرها نجات دهد. او دستور داد روزنامه‌ها و مجلات به عربی چاپ شود و کتاب‌ها و مآخذی را که در فرانسه و ایتالیا در مورد مصر منتشر شده بود، به این کشور وارد کرد.

فرانسوی‌ها چند مجمع علمی نیز بر پا کردند و به تدریس دانش‌های جدید اعم از ریاضیات و طب، علوم اقتصادی، فنون و ادبیات و موسیقی پرداختند و به طور کلی جرقه‌ی بیداری را - خواسته یا ناخواسته - در

مردمان آن سامان زدند. منظور از «ناخواستہ» این است که ناپلئون قصد داشت با هدیه کردن دانش نوین به مصر، خود را در چشم مردمان آن سامان محبوب کند غافل از این که آگاهی یافتن از زندگی نوین، خود می‌تواند بیداری‌های دیگری را نیز در آنان برانگیزاند که یکی از آن‌ها ستیز علیه استعمارگران بود.

چند سال بعد فرانسوی‌ها از مصر بیرون رفتند و محمدعلی پاشا - که مشهورترین خدیو مصر است - به نوسازی ادامه داد و با تربیت متخصصان در علوم گوناگون، کشور را از ورطه‌ی عقب ماندگی محض بیرون کشید و به راه پیشرفت انداخت. در این زمان علاوه بر تمام دانش‌هایی که فعال شده بود، نهضت ترجمه نیز روند پویایی به خود گرفت و مضاف بر علوم غربی، ادبیات را نیز به ارمغان آورد.

چنانچه بخواهیم مناطق عرب نشین دیگری را غیر از مصر در این نهضت بیداری شرکت دهیم، شکی نیست که سرزمین لبنان این مقام را احراز می‌کند، زیرا در عصر شهابی‌ها (۱۷۸۹ تا ۱۸۴۰) حرکت بیداری و نهضت علوم، روند پویایی به خود گرفته و حتی پیش از آن نیز چاپخانه‌ای در بیروت دایر شده بود. اما همان طور که گفتیم تاریخ نگاران، تاریخ تحول را با ورود چاپخانه به مصر حساب می‌کنند زیرا از آن چاپخانه برای چاپ نخستین روزنامه به زبان عربی استفاده گردید. این را نیز باید گفت که سوری‌ها و لبنانی‌هایی که از ستم سلطان عبدالحمید عثمانی به ستوه آمده بودند به مصر رفتند و نخستین روزنامه‌ها را بنیان

نهادند.

علاوه بر مطبوعات، تأسیس جمعیت‌ها و انجمن‌های علمی و ادبی در تحولات بعدی نقش داشتند. در این مکان‌ها بزرگان آن روزگار تبادل آرا و بحث و پژوهش می‌کردند. پیشرفت در هنر تئاتر نیز راه را برای تحولات بیش‌تر هموار کرد. تأسیس کتابخانه و بالاخره کار خاورشناسان همگی دست به دست هم داد و زبان و ادبیات عرب که با حکومت چند قرنی عثمانی‌ها همواره در حال افول بود، احیا گردید. شکی نیست که خاورشناسان جدا از نیاتی که می‌توانست پشت این توجهاتشان پنهان شود - در حالی که ما مارگزیده‌های شرقی حتی با سوءظن به جنازه‌شان می‌نگریستیم -، با انتشار بسیاری از کتب خطی و رواج آن‌ها خدمات شایانی به ادبیات مشرق زمین از جمله ادبیات عرب و ایران ارائه کرده‌اند. برای آشنایی مختصر با کار خاورشناسان کافی است به کتاب «سایه‌های کنگره» اثر استاد باستانی پاریزی نگاهی بیندازیم. ایشان گزارشی فشرده و جامع از عناوین کتاب‌هایی را آورده‌اند که به دست بیگانگان فرصت انتشار یافته است و آن هم در روزگاری که علی‌رغم نوین بودنش، برای ما شرقی‌ها روزگار بی‌اندیشگی محسوب می‌شود. در مصر رفته رفته بزرگانی ظهور کردند که بر ساحت فکری و اجتماعی و ادبی تأثیر گذاشتند. آن چه که در این گفتار به ما مربوط می‌شود شعر است که با ظهور کسانی چون محمود سامی البارودی (۱۹۰۴-۱۸۳۸)، ولی‌الدین یکن (۱۹۲۱-۱۸۷۳)، اسماعیل صبری (۱۹۲۳-۱۸۵۴)،



حافظ ابراهیم (۱۹۳۲-۱۸۷۱) و مهم‌تر از همه احمد شوقی (۱۹۳۲-۱۸۶۸) به مرحله تازه‌ای می‌رسد. این شاعران و همگنانشان شعر عرب را از مرحله‌ی تقلید پیشینیان به راه‌های جدیدی هدایت کردند که توانست با زندگی معاصر محاکات کند. احمد شوقی علاوه بر شعر در زمینه‌های اجتماعی که حربه‌ای لازم برای روند تطور در آن روزگار بود، نمایشنامه‌های منظوم را نیز رواج داد و آثار ارزنده‌ای بر جای گذاشت. او تحصیل کرده‌ی فرانسه بود و از ادبیات اروپایی اطلاعاتی وافر داشت. نکته‌ای که باید درباره‌ی نمایشنامه‌های منظوم احمد شوقی گفت این است که او داستان‌های تاریخی را بدون هیچگونه تصرفی به شعر در آورده بود. اما کسی که حرکت او را ادامه داد و تحولی در آن به وجود آورد، عبدالرحمن شرفاوی بود. شرفاوی با تألیف نمایشنامه‌ی منظوم «حسین (ع) انقلابی شهید» روحی تازه در این گونه‌ی شعری نمایشی دمید و از آن قیام تاریخی سخنی معاصر به میان کشید. البته در این زمینه بعدها صلاح عبدالصبور، شاعر برجسته و معاصر مصری گام‌های بلندتری برداشت که یکی از نمایشنامه‌های او «غم نامهی حلاج» است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

عرب‌ها از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم نهضت ادبی خود را آغاز کردند. این نهضت پس از سه چهار قرن معروف به دوره‌ی انحطاط پدید آمد. دوره‌ی انحطاط از روزگاری آغاز می‌شود که عثمانی‌ها سلطه‌ی خود را بر شام و مصر - در قرن شانزدهم - گسترده کردند. آنچه که جلب توجه می‌کند،

این است که عرب‌ها در یک فاصله‌ی چند دهه‌ای از اطلال و دمن و ویرانه‌های دیار یار در جزیره‌ی العرب به سرزمین ویران «الیوت» رسیدند. بدون تردید مهم‌ترین ویژگی شعر نوین عرب که آن را از شعر کهن متمایز می‌کند، روحیه‌ی عصیان و شورش علیه سنت‌های ادبی بوده است. به عبارتی دیگر به نظر می‌رسد که هر آنچه سنتی است، دست ساز داخلی و محلی و بومی است ولی نوگرایی از بیرون به آن وارد شده است. اما این امر نسبی است و نمی‌توان گفت تمام شعرهای سنتی خالی از شورش است و تمام آن چه که نوین نامیده می‌شود، نو و بدیع است. زیرا در روزگار احمد شوقی و حافظ ابراهیم که شعرشان دارای یک قافیه و بریک بحر بوده و ساختار فخیم و الفاظ مطمئن موسیقی تند و خطابی داشت، باز هم نمی‌توان گفت آثارشان صرفاً سنتی و تقلیدی بود.

نکته‌ی جالبی که می‌توان در سروده‌های این شاعران نوگرای اواخر قرن نوزدهم و دو سه دهه‌ی اول قرن بیستم سراغ گرفت این است که اغلب حتی زمانی که درباره‌ی مسائل روز صحبت می‌کنند، شیوه‌ی قدما را از یاد نمی‌برند. برای مثال احمد شوقی در سروده‌ای که از مشکلات روزمره (در دوره‌ی جنگ جهانی اول) صحبت می‌کند و مثلاً از اجناس کوپنی و اوضاع نابسامان آن سخن به میان می‌آورد. نخست به شیوه‌ی پیشینیان بر یار و دیار و اطلال و دمن‌گریه سر می‌دهد و بعد به مسائل روز می‌رسد. یا مثلاً در شعر دیگری که در آن زمان درباره‌ی «طرح ملز» (طرحی که درباره‌ی آینده‌ی استقلال مصر سخن می‌گفت) سروده بود

هفده بیت اول شعر خود را به تعریف از دوری دیار، اندام اسب، قد یار و حرکات، سکنات شیوای دلدار، شن ریزه‌های تفتان و آهوان بیابان اختصاص داده بود. حافظ ابراهیم شاعر برجسته آن روزگار نیز به مناسبت افتتاح یک یتیم‌خانه شعری بلند سروده بود ولی آغاز آن را به شیوه‌ی شاعران جاهلی که سفر با اسب یا شتر را توصیف می‌کردند، سفر خود با قطار را با جزئیات فراوان آورده است.

می‌خواهم بگویم که در دوران اولیه‌ی نورآوری، شاعران برای مدت‌های مدید هنوز زیر سیطره‌ی اندیشه‌ی شاعران پیشین بودند و حداقل از نظر ساختار شعری از تسلط قدما رها نشده بودند. اما یک تغییر مهم آنان این بود که دیگر شاعر، زبان حال خود را نمی‌گفت بلکه زبان حال مردمش بود. بدون شک این دگرگونی در نگاه شاعر از سخن فردی به سخن جمعی به دلیل دگرگونی‌های اجتماعی آن روزگار بود. در آن مقطع دیگر مردم به دو طبقه‌ی غنی و فقیر تقسیم نمی‌شدند بلکه طبقه وسطی هم پدید آمده بود که انتشار مطبوعات و افزایش آگاهی سیاسی حضور آن را در جامعه تثبیت می‌کرد. البته از یاد نمی‌بریم که شاعران جاهلی و شاعران نزدیک به روزگار آنان زبان حال قبیله شان بودند و می‌توان این را هم نوعی سخن جمعی خواند. اما این گونه رفتار با گذشت روزگار به شیوه‌ای فردی رسیده بود و قرن‌ها بود که دیگر شاعر از فردیت سخن می‌گفت نه از جمعیت.

در مرحله‌ی دوم تحول شعر نو عرب در نیمه اول قرن بیستم

به خصوص در مصر که همواره محور ادبیات بوده است، روزگاری است که شعر عرب جرأت کرده به صراحت بگوید که از ادبیات جهان یا بهتر بگوییم ادبیات غرب تاثیر می پذیرد. نکته‌ی جالبی که بد نیست گفته شود این است که روزگاری که احمد شوقی گفته بود می تواند از تجربه و مطالعه‌ی خود در ادبیات فرانسه برای شعر عربی استفاده کند. نه تنها متعصبان به ادبیات سنتی بلکه کسانی را که خود نیز در جرگه‌ی نوین خواهان بودند، به اعتراض واداشت و معلوم گردید در آن برهه هنوز برای بهره‌گیری از ادبیات غرب زمان زود است و احمد شوقی دیگر هیچگاه از چنین مقوله‌ای سخن نگفت.

مرحله‌ی دوم با ظهور سه تن از بزرگان آن روزگار یعنی عباس محمد العقاد، عبدالرحمن شکری و ابراهیم عبدالقادر المازنی آغاز گردید. آنان مرکزی را تأسیس کردند که با عنوان «مدرسه‌ی دیوان» معروفیت یافت. این مثلث از ادبیات انگلیسی بهره گرفته بود و در شعر خود تلاش می کرد که دیدگاهی شخصی و فردی اما بیان حال روزگار خودشان را ارائه کنند. آنان که شعر سنتی را رد می کردند، بر وحدت عمودی سروده پافشاری می کردند. شاعر در نظر آنان یک صنعتگر صرف و یا روزنامه نگاری که وقایع پیرامون را ثبت کند نبود بلکه کسی بود که در زندگی دیدگاهی شخصی و تجربه‌ای عاطفی و فلسفه‌ی خاص خود را داشت. در نظر این عده در شأن شاعر نبود که مدیحه گوئی کند یا شعر مناسبتی بسراید. رسالت او ایجاب می کرد ادبیاتی انسانی پدید بیاورد و اندیشه‌اش نه تنها

مصری بلکه جهان - عربی هم باشد و از این نظر آنان قصد داشتند ادبیاتی محلی و جهانی پدید بیاورند. این عده، از رمانتیست‌های اروپایی و به خصوص نظریات کولریج تاثیر فراوان گرفته بودند ولی به میراث ادبی عرب و به خصوص شعر دوره‌ی عباسیان - که تا به امروز اوج شعر عرب به شمار می‌آید - افتخار می‌کردند. ویژگی مهم رمانتیک‌های دنیا و به تبع شاعران این حوزه جهان عرب این است که همگی تلاش می‌کنند از طریق خیال به حقایق برتر دست پیدا کنند. این نوع نگاه در آثار جبران خلیل جبران، میخائیل نعیمه، و ابوالقاسم الشابی مهم‌ترین شاعر تونس به وفور دیده می‌شود.

شاعران مدرسه‌الدیوان هر چند با پی افکندن نگاه نوین به شعر، منشأ تحول شدند، اما بعدها با انتقال «العقاد» و «المازنی» از ساحت شعر به میدان نثر، مدرسه‌الدیوان به تعطیلی رسید. این دو نفر کتاب نقد مهمی با عنوان «الدیوان» منتشر کردند و در آن آرای خود را درباره‌ی شعر نوین ارائه دادند. در این کتاب نوک حمله‌ی دو مؤلف بیش‌تر متوجه احمدشوقی شده است. نقطه عطف دیگری که در آن روزگار یعنی دقیقاً در سال ۱۹۳۲ اتفاق افتاد انتشار مجله «آپولو» به دست احمد زکی ابوشادی بود. ابوشادی در انگلستان در رشته‌ی پزشکی تحصیل کرده بود، اما از مطالعات ادبی غافل نشده بود و هنگام بازگشت به مصر با تأسیس این مجله به نشر آرای جدید و بعضاً الهام گرفته از ادبیات نوین غرب پرداخت. مجله‌ی آپولو جریان جدیدی در شعر مصر راه انداخت

که در دیگر مناطق جهان عرب نیز بازتاب یافت. بنیان کارگروه مجله آپولو به طلایه داری ابوشادی همانا مکتب رمانتیسم بود. آنان از جور و ستم روزگار و روزگارمداران با درد و آه سخن می‌گفتند و غربت و بی‌همزبانی از نشانه‌های بارز این گونه سروده‌ها بود.

نکته‌ای که در این جا به ذهن می‌رسد و نه تنها در ادبیات عرب بلکه برای ادبیات ایران نیز قابل تعمیم است، این است که ما شرقی‌ها تا اواخر جنگ جهانی دوم همواره با تأخیری چهل پنجاه ساله شیوه‌ها و سلوک ابداعی ادبیات غرب را به کار برده‌ایم. به عبارتی روشن‌تر زمانی که ادبیات غرب می‌رود که خود را از چنگال رومانتیسم نجات دهد، در شرق تازه این مکتب پا گرفته و ادیبان شرقی آن را در دستور کار خود قرار می‌دهند. یکی از علل این تاخیر فاصله مکانی بوده است که اکنون با تبدیل شدن کره‌ی زمین به یک روستا این فاصله از میان برخاسته و چنانچه در غرب شاعری سروده‌ای با نفسی تازه بسراید در همان موقع کپی آن را به دست شاعری شرقی می‌بینیم. اما این ارتباط نزدیک میان کشورهای همجوار هنوز اتفاق نیفتاده است و ما به خصوص از شعر و ادبیات کشورهای اسلامی خبر چندانی نداریم و آنان نیز بی‌خبرتر از ما. جهان عرب در فاصله‌ی میان جنگ اول و دوم جهانی کم‌وبیش در قیومیت کشورهای پیروز غربی به سر می‌برد. در این سال‌ها اتفاقات زیادی افتاد که وعده بالفور (۱۹۱۷). قیام فلسطین (۱۹۳۶) و برپایی اسرائیل (۱۹۴۸) نقطه عطف‌های آن بودند. بعد از جنگ دوم شاعران

عرب با تعمق بیش‌تر در شیوه سرودن غربی‌ها، به شکستن قالب‌های شعری و افزودن محتوای جدید پرداختند. شکی نیست که چنین انقلاب سترگی به دست یک نفر سامان نمی‌یابد با این حال اکنون بیش‌ترین نگاه‌ها در این سمت و سو به بدر شاکر السیاب و نازک الملائکه دو شاعر عراقی دوخته است. اما مصری‌ها برای آغازگری شعر تفعیله (= نیمایی) نظر دیگری دارند و از کسان دیگری نام می‌برند.

در مصر، و در آغاز نیمه‌ی دوم قرن بیست که مرحله پیدایش شعر مدرن عرب است، سه نفر را به عنوان طایفه داران شعر مصر به شمار می‌آورند. این سه تن صلاح عبدالصبور (۱۹۸۲-۱۹۳۰) امل دنقل (۱۹۸۳-۱۹۴۰) و احمد عبدالمعطی حجازی (۱۹۳۰) هستند. این شاعران و شاعران عرب دیگری که در این روزگار می‌زیستند، از کسانی چون الیوت، لورکا، مایاکوفسکی، پل الوار، آندره برتون، سن ژان پرس، آراگون، نرودا و در واقع تمام نام‌آوران که میان دو جنگ جهانی نام‌های برجسته بودند تاثیر پذیرفتند. شاعران عرب نخست به تقلید صرف از شاعران اروپایی و در مرحله بعد به بومی سازی سروده‌هایشان پرداختند.

رواج مارکسیسم در کشورهای عربی و آشنا شدن شاعران عرب با سورئالیسم اروپایی که از عمر آن چهل پنجاه سالی می‌گذشت، آنان را به اندیشه دگرگون کردن انداخت. نقطه‌ی تلاقی و در عین حال افتراق این دو نحله این بود که سورئالیست‌ها در تلاش بودند زندگی را دگرگون کنند،

در حالی که مارکسیست‌ها معتقد به دگرگون کردن جهان بودند. شاعران عرب نیز از این هر دو اندیشه غافل نبودند و در حد توان و وسع خود برای دگرگون کردن جهان عرب خود تلاش می‌کردند. در آن مقطع دنیای عرب در اوج تلاطم بود. برپایی اسرائیل عرق میهن پرستی را در جوانان عرب برانگیخته بود و در اندیشه‌ی شورش علیه پادشاهان دست‌نشانده بودند. جوانان مصری در ۱۹۵۲ تخت پادشاهی را برچیدند و با اندیشه‌های ناسیونالیسم عربی به فکر بیدار کردن جوانان دیگر عرب افتادند.

شاعران مدرن عرب بیش‌ترین اندیشه‌های ادبی خود را از تئوری‌های شعری الیوت و حس میهن پرستی لورکا می‌گرفتند و مایا کوفسکی الگویی برای شعر مبارز بود. برای مثال توجه به اسطوره نزد الیوت به همان شکل در شاعران عرب منعکس گشت و آنان نیز به اسطوره‌های غربی توجه کردند. اما این طرز نگاه پس از مدتی تعدیل شد و اسطوره‌های شرقی (فنیقی، بابلی، سومری و...) به سروده‌های آنان راه یافت. شاعران مصری به ویژه سه نفر طلایه داری که نام بردم پا به پای دیگر شاعران عرب اندوه ملت خود را بر دوش داشتند. آنان اندوه فردی و جمعی، خود و دیگری، وطن و غربت را در آمیخته بودند و در جامعه‌ی هنر سیاسی‌ترین حرف‌ها را می‌زدند. اما زندگی دو تن از این سه شاعر به شکلی تلخ پایان یافت. امل دنقل که سروده‌ی او با عنوان «صلح مکن» در میان مردم دست به دست می‌گشت، در چهل و سه سالگی به سرطان



دچار شد. او در تمام زندگی به فقر و فاقه دچار بود و حتی در خاطراتش آمده است که برای مدت‌های مدید به همراه یک هنرمند دیگر مصری یک اتاق زیرزمینی نمور کرایه کرده بودند و یک دست پیراهن داشتند که آن را به نوبت می‌پوشیدند و بیرون می‌رفتند. دنقل به خاطر سروده‌هایش مغضوب حکومت بود و حتی برای انجام عمل جراحی به مبلغ پانصد لیره‌ی مصری نیاز داشت و آن را نمی‌یافت. به هر حال این شاعر در جوانی و پس از مدتی جنگ و جدال با این بیماری بدخیم، به ابدیت پیوست اما سروده‌های سربلندش پابرجا ماندند. در این کتاب سروده‌ی مشهور دیگری از این شاعر آورده‌ام که در شعر مقاومت از اهمیت خاصی برخوردار است. طبق افسانه‌های پیش از اسلام اعراب، زرقای یمامه زنی چشم کبود بوده که فاصله‌ی سه روز راه را به چشم می‌دیده و اگر دشمنی قصد حمله می‌کرد، به قبیله‌ی خود خبر می‌داد به طوری که هیچ دشمنی نتوانسته بود به قبیله زرقا شبیخون بزند. روزی فرا رسید که زرقا به سران قبیله‌اش گفت در دور دست‌ها غبار می‌بینم، آنان اهمیت ندادند. فردای آن روز گفت درختان را در حال حرکت می‌بینم. اما حاکمان قبیله‌ی او را به کوری متهم کردند. روز سوم دشمن که با شاخه و برگ درختان استتار کرده بود از راه رسید و قبیله را تاراج کرد و چشمان زرقا را در آورد و این امر به دلیل غرور حاکمان قبیله پیش آمده بود که حاضر نشدند حرف زرقا را گوش کنند. امل دنقل این حکایت را معاصر کرده و آن را بر مردم مصر منطبق ساخته است. این شعر پس از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل

سروده شده و زرقا کنایه از مردم است.

شاعر طلایه دار دیگری که زندگی به شیوه‌ای تلخ پایان یافت، صلاح عبدالصبور بود. این شاعر در روزگار عبدالناصر از شهرت بالایی برخوردار بود. اما با درگذشت ناصر و آمدن سادات دیری نگذشت که تمام نام آوران عرصه‌ی ادبیات و هنر در مصر مغضوب و با اخراج از هر گونه شغل و اداره‌ای به نان شب محتاج شدند. منظور حکومت از این کار اول انتقام‌گیری از کسانی بود که با قلم هایشان صاحبان سلطه را آزار می‌دادند و در مرحله‌ی بعد مصادره‌ی این قلم‌ها به نفع خود بود.

این اتفاق در حوالی سال ۱۹۷۲ افتاد و تمام روشنفکران میهن پرست از کار اخراج شدند. بسیاری از آنان برای ادامه‌ی زندگی حاضر شدند حتی به شغل هایی مانند رفتگری نیز پردازند تا سد جوعی کرده باشند. درباره‌ی عبدالصبور وضع از این هم بدتر بود زیرا دستور داده شده بود که هیچکس نام او را در رادیو یا مطبوعات نبرد و هرکس به عمد یا به سهو چنین کاری می‌کرد نیز از کار اخراج می‌شد. این امر برای عبدالصبور شاعر مشهور و کارمند عالی رتبه بسیار دشوار بود. او کسی بود که هر روز اتومبیل اداره از در خانه سوارش می‌کرد و به محل کارش می‌برد و باز می‌گرداند. این زندگی در عرض یک شبانه‌روز دیگرگون شد. مردم از بیم حکومت از او روی گرداندند، دوستانش جز دو سه نفر ترکش کردند. همسایگان نادیده‌اش گرفتند و حتی دربانی که هر صبح می‌ایستاد که به او صبح بخیر بگوید بی‌اعتنا از کنارش گذشت و تمام این مسائل به دلیل

خشم گرفتن حکومت از این شاعر بود. دکتر عبدالعزیز المقالح شاعر و منتقد یمنی گفته است: متأسفانه در مصر عزیز هر وقت حکومت از تو عصبانی شد تمام مردم از تو عصبانی می‌شوند.

کتاب‌های متعدد این شاعر در دست ناشران بود اما چاپ نمی‌شد و از بابت کتاب‌های قبلی هم پولی به اندازه‌ی یک بسته سیگار به دست نمی‌آورد. این وضع برای عبدالصبور گران آمد و زخمی عمیق در دل او بر جای گذاشت. او به فکر سفر به خارج از مصر افتاد و تمام آرزویش این بود که بتواند در جایی معلمی ساده باشد. نخست به کشورهای آفریقایی اندیشید اما بعد به فکر هندوستان افتاد و چند سالی را در دهلی نو به سر برد. با فرا رسیدن روزگار کمپ دیویو، دیری نگذشت که عبدالصبور پس از سال‌ها تحمل رنج به مصر باز آمد و به عنوان مدیر موسسه‌ی ملی کتاب آغاز به کار کرد. در آن روزگار سفر هیئت‌های فرهنگی اسرائیل به مصر شروع شده بود و اشتغال در چنین سمتی که می‌توانست با آن هیئت‌ها سر و کار داشته باشد، از سوی مخالفان عادی سازی روابط با اسرائیل سازش تلقی می‌شد. عبدالصبور این بار از سوی طیف معترضان مورد حمله قرار گرفت. تا این که شبی سه شاعر طلایه دار مصر یعنی عبدالصبور، أمل دنقل و عبدالمعطی حجازی در خانه‌ی نفر سوم مهمان بودند. افراد دیگری هم در این جمع حضور داشتند. زمانی رسید که یکی از هنرمندان حاضر خطاب به عبدالصبور گفت تو با پذیرفتن این پست خیانت کرده‌ای عبدالصبور با شنیدن این سخن خشم گرفت و گفت من به

چه کسی خیانت کرده‌ام و بحث بالا گرفت. ساعتی بعد عبدالصبور برای هوا خوری از آن جا بیرون رفت و ساعتی بعد در بیمارستان نزدیک خانه‌ای که مهمان بود، بر اثر سکنه‌ی قلبی درگذشت.

قدر مسلم، شعر مصر به آن چه که تاکنون گفته شد محدود نمی‌شود، اما به همین قدر اکتفا می‌کنم که می‌تواند پیش درآمدی برای آشنا شدن علاقه‌مندان باشد.

اما در این کتاب نمونه‌هایی از شعر دیگر کشورهای شمال آفریقا نیز آمده است. درباره‌ی سودان باید گفت که در زمینه‌ی شعر مدرن چند شاعر جهان عربی دارد. محمد الفیتوری هر چند در مصر زندگی کرده و گویا اصالتاً لیبیایی تبار است، اما سودانی محسوب می‌شود و اشاره‌های بومی در سروده‌های او فراوان است. پدر الفیتوری، شیخ طریقت و مرشد یکی از شاخه‌های صوفیه در سودان موسوم به «اسمریه» بوده است. فیتوری زاده‌ی خشم و نافرمانی است. او با سروده‌هایش به جنگ بی‌عدالتی‌ها می‌رود و همواره آوازهای آفریقایی بر زبان اوست. درباره‌ی شعر سودان به طور کلی می‌توان گفت که مانند بسیاری از مناطق آفریقا شعری بومی و شفاهی است. تاج السّر حسن نیز در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمده و برای تحصیل در حوزه علمیه‌ی الازهر به قاهره رفته است. اغلب سروده‌های این شاعر را نیز ستیز میان فقر و غنا تشکیل می‌دهد. او در سروده‌هایش از ستم اربابان سخن می‌گوید و زبانش کمی رمانتیک است. شاعر دیگر سودانی یعنی جیلی عبدالرحمن نیز مانند دو هموطن

دیگر خود برای پیشرفت و تحصیل به قاهره رفته است.

به این ترتیب اگر هم گفته می‌شود که سودان دنباله‌ی منطقی سرزمین مصر است، سخنی به گزاف نیست. چرا که فرهنگ و ادبیات و اقتصاد مصر بر سودان تاثیر فراوان داشته و دارد و اگر پیشرفتی در ادبیات آن سامان دیده می‌شود یکی از دلایل عمده‌اش همسایگی یا بهتر بگوییم، همخانگی با مصر است.

درباره‌ی ادبیات الجزایر نیز گفتنی است که سلطه و سیطره فرانسه بر این کشور سال‌های مدید نیمه اول قرن سیستم ضربه بزرگی به فرهنگ و زبان و ادبیات وارد کرده است. استعمارگری فرانسوی‌ها بر الجزایر روندی را باعث گردیده بود که به ناچار بسیاری از صاحب قلم آن سامان آثار خود را به زبان استعمارگران عرضه کنند. مشهورترین شاعر و نویسنده نوگرای الجزایر مالک حداد است. حداد در فرانسه در رشته حقوق تحصیل کرده بود و رمان‌ها و شعرهای خود را به زبان فرانسوی بر جای گذاشته است. این نویسنده و شاعر برجسته الجزایری از این که به عربی سخن می‌گفت و به فرانسوی نوشت و می‌سرود در رنج بود و خود را در غربت و زندان زبان احساس می‌کرد. در اوجگیری قیام مردم الجزایر مالک حداد به عضویت جبهه آزادیبخش الجزایر در آمد اما استعمارگران که از فعالیت‌های او به تنگ آمده بودند، او را به فرانسه تبعید کردند. او به هنگام پیروزی مردم الجزایر به وطن بازگشت و به فعالیت ادامه داد تا در سال ۱۹۷۸ در پنجاه سالگی بر اثر بیماری بدخیم از پای در آمد. حداد

پس از پیروزی انقلاب الجزایر اثری پدید نیامد و همواره می‌گفت که خجالت می‌کشد در وطن آزاد شده خود به زبان استعمارگران قلم بزند. متأسفانه به دلیل کمبود منابع در این کتاب از شاعران الجزایری نمونه چندانی نیامده است و این در حالی است که اکنون جامعه الجزایر در بحبوحه‌ی غلبانی دیگر است.

در کشور تونس مشهورترین شاعر که آوازه‌اش تمام جهان عرب را در نور دیده است. و علی‌رغم عمر کوتاهش او را در کنار بزرگانی چون جبران خلیل جبران، منفلوطی و دیگران قرار می‌دهند، ابوالقاسم الشابی است. او بیست و پنج سال پیش‌تر عمر نکرد (۱۹۳۴-۱۹۰۹) اما دیوان شعرش بی‌شمار چاپ شده است. سروده‌های شابی در قالب کلاسیک، اما مضمون شعرهایش در روزگار خود بسیار نو و مدرن بود.

درباره‌ی کشور مراکش نیز گفته شود که فرهنگ این کشور از فرهنگ فرانسه تأثیرات فراوانی پذیرفته است، بسیاری از نویسندگان و شاعران برجسته مراکش به زبان فرانسه قلم می‌زنند. اما این دوگانگی در فرهنگ که یکی بومی است و دیگری بیگانه یکسره منفی نبوده و از طرفی باعث غنا بخشیدن به ادبیات مراکشی نیز شده است آنچه که در یک نگاه به فرهنگ و ادبیات مراکش می‌توان دریافت این است که ساحت فرهنگی این کشور تفاوت‌های بسیاری با ساحت فرهنگی مشرق عربی یعنی قاهره، بیروت و دمشق دار و شبه انقطاعی در این پدیدار است زیرا در طرز تفکر اماکن دیگر جهان عرب تأثیر فرهنگ مصر کاملاً هویدا است،

اما در مورد مراکش این گفته تحقق نمی‌پذیرد. با این حال صاحب قلمان مراکش سال هاست تلاش می‌کنند بدون ذوب شدن در فرهنگ بیگانه به میراث فرهنگی عربی اسلامی تمسک جویند. آنان در عین حال از یاد نمی‌برند که این میراث فرهنگی نیاز به تجدید و نگاه نو دارد.

به عنوان سخن آخر بگویم که در این کتاب و نمونه‌های آمده در آن در کنار سه کتاب دیگر شعر مقاومت، تلاش کرده‌ام تصویری کامل اما خلاصه شده ارائه کنم. در مقدمه‌های مفصل هر چهار کتاب نیز بر آن بوده‌ام که چشم اندازی مستقل برای هر کدام از مناطق مورد بحث نشان دهم. و البته این چهار کتاب می‌توانند یک کتاب قطور هم باشند. و دیگر این که توفیق یا عدم توفیق در این راه دشوار پر سنگلاخ به تشخیص خوانندگان گرامی خواهد بود. و حرف آخر این که صاحب این قلم معتقد است که شعر به هر شکل و شمایل که باشد می‌تواند زبان حال تمام ملت‌ها باشد. پس این سروده‌ها هم می‌توانند از زبان شاعران ما صادر شده باشند.

و من الله التوفیق

موسی بیدج

مرداد ۸۰